



آسیب شناسی موضوع شناسی فقهی «تلقیح مصنوعی و تغییر جنسیت»

سیدامیر علمدار قهفرخی^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۲۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۰۵

چکیده

از جمله آسیب‌هایی که فقیه را در مسیر شناخت موضوعات تهدید می‌کند، نگاه جزئی‌نگرانه، یا غرض‌ورزی کارشناس و به دنبال آن، تصور اشتباه از مسئله است که به صدور حکمی وارونه منجر می‌شود. «موضوع‌شناسی فقهی»، تحلیل کارشناسانه افعال، اعیان و پدیده‌های نوظهور، بارویکرد فقهی و به هدف تعیین عنوان فوقانی است که از شئون منصب فقهت بوده، یعنی فقیه در کنار فقهت، رکن مقوم کشف حکم در مسائل مستحدثه محسوب می‌شود؛ شش عامل، موارد نوپدید را مبهم و نیازمند موضوع‌شناسی می‌کند: تغییر روش یا مبدأ پیدایش، عروض تغییرات اساسی، شباهت با عناوین سابق، ترکیب پیچیده، بدیع بودن؛ و وظیفه موضوع‌شناسی در قبال این موارد، تبیین دقیق اجزاء و شرایط افعال و اعیان نوپیدا؛ همچنین بررسی زمینه‌های عروض احکام ثانوی است؛ که فقیه، یا خودش به این مباحث ورود می‌کند و یا از کارشناسان کمک می‌گیرد؛ پژوهش حاضر با روش تحلیلی-انتقادی و بهره‌گیری از داده‌های کتابخانه‌ای به آسیب‌شناسی موضوع‌شناسی و تأثیر موضوع‌شناسی نادرست در تعیین حکم را در دو عنوان نوپدید از فقه پزشکی دنبال می‌کند؛ این دو عنوان عبارتند از: «تلقیح مصنوعی» و «تغییر جنسیت». بررسی این دو عنوان، نشان می‌دهد که گزارشی غیرواقعی از بحران جمعیتی و راهکارهای مدیریت آن، روش‌های چالشی و اختلافی تلقیح را در دل قانون جوانی جمعیت جای داده؛ یا در تغییر جنسیت، چشم‌پوشی از راه‌های مشروع، درمان را منحصر در عمل جراحی و ترتب آثار جنس جدید بعد از عمل دانسته و این فرآیند را قانونی کرده است؛ در حالی که راه‌های بی‌چالش نیز وجود دارد؛ به علاوه در آینده‌ای نزدیک، تعامل این دو دسته افراد با سایرین، چالشی در سطح اختلال نظام پدید خواهد آورد.

کلیدواژه‌ها: موضوع‌شناسی، آسیب‌شناسی موضوع‌شناسی، مسائل مستحدثه، فقه پزشکی، تلقیح مصنوعی، تغییر جنسیت.

۱. دانش‌آموخته سطح چهار رشته فقه پزشکی مرکز فقهی ائمه اطهار (عج)، قم، ایران، sa.alamdar313@gmail.com.

مقدمه

امروزه با پیدایش مسائل نوظهور متعدد، ضرورت ورود به «شناخت موضوعات» دوجندان احساس می‌شود و «موضوع‌شناسی» جایگاه ویژه‌ای در تفقه پیدا کرده، اکنون به دانشی مستقل تبدیل شده است. در سال‌های اخیر چندین جلد کتاب، همچنین مقالات متعدد درباره «موضوع‌شناسی فقهی» و روش‌شناسی آن نگاشته شده و نویسندگان و محققین سعی کرده‌اند که علاوه بر ارائه تعریف و مبانی، چارچوب و روش آن را نیز معین کنند و با نظم‌دهی و انسجام بخشی به مباحث، نقاط ضعف و جاهای خالی را اصلاح و ترمیم کنند. اگر چه می‌توان گفت پژوهشگران در این مسیر علمی گام‌های نخستین را برمی‌دارند و هنوز نیاز به توسعه و تعمیق بیشتر احساس می‌شود. از طرف دیگر، موضوع‌شناسی فقهی (مانند سایر علوم) با آسیب‌هایی روبرو است و اهمیت آسیب‌شناسی علم، کمتر از پرداختن به خود آن نیست و در عین حال، توجه چندانی بدان نشده و اثر حاضر، سعی کرده است تا قدمی کوتاه در جبران این کاستی بردارد. از این رو این نوشتار با روش تحلیلی-انتقادی و بهره‌گیری از داده‌های کتابخانه‌ای به گوشه‌ای از آسیب‌های مسیر شناخت موضوعات می‌پردازد و از دیگر سو برای ارائه روشن‌تر مباحث و بهره بردن از مثال آن را بر دو مسئله نوپدید از فقه پزشکی (تلقیح مصنوعی و تغییر جنسیت) تطبیق می‌دهد.

از آنجایی که از نگاه این پژوهش، مباحث مربوط به موضوع‌شناسی چندان به خوبی کاویده نشده و مجاری آن روشن نیست، همچنین وظیفه آن به درستی منعکس نشده، دارای ضابطه دقیق نیست، در آغاز به طور اجمالی به تعریف و جایگاه موضوع‌شناسی، همچنین موجبات ورود این دانش به فقه و انتظار از آن در فرآیند تفقه از موضوع‌شناسی، پرداخته، بدین ترتیب، تفاوت دیدگاه پژوهشگر این نوشتار با کارهای سابق را نشان داده، سپس وارد آسیب‌شناسی و مطالعه موردی «تلقیح مصنوعی» و «تغییر جنسیت» می‌شود. تمرکز پژوهش حاضر بر آسیب‌شناسی‌هایی است که کمتر بدان پرداخته شده و عمده تمایز این کار با پژوهش‌های سابق، تطبیق تفصیلی آسیب‌ها بر دو مورد عینی در فقه معاصر پزشکی است.

توضیح آنکه در علم فقه، همان‌گونه که کشف «حکم تکلیفی» افعال مهم است، «تعیین ماهیت هر فعل نزد شارع» نیز حائز اهمیت است و دانستن «تکلیف» بدون شناخت «مکلف به» سودی نمی‌رساند. مثلاً اگر برای یک فعلی، «حرمت» جعل شده، مکلف باید «متعلق» این حرمت را بشناسد تا بتواند آن را ترک کند؛ یعنی بداند «این فعل از چه اجزائی و با کدام شرایط تشکیل شده؟ و موانع تحقق آن چیست؟».

در مفهوم بسیاری از افعال جوارحی، وجود یک یا چند عین خارجی لحاظ شده است که به نحوی مقوم فعل بوده و انجام فعل بدون آنها ممکن نیست، مانند «شرب الخمر» که ترکیبی از «شرب» و «خمر» است؛ شاید بتوان گفت افعال متعدی در اصطلاح علم صرف، همگی معلق بر وجود مفعولند، در این دسته، شناخت عین خارجی نیز در تعیین «مکلف به» نقش اساسی دارد.

بنابراین، در گزاره «شرب الخمر حرام»، علاوه بر علم به ثبوت حرمت برای «شرب الخمر»، شناخت دو جزء این عنوان نیز نیاز است، یعنی اولاً منظور از فعل «شرب» نزد شارع و ثانیاً مراد شارع از «خمر» چیست؟

البته برخی از پدیده‌ها، جزء متعلق حکم نیستند و حکم تکلیفی مستقیماً متوجه آنها نیست؛ ولی احکام وضعی برای آنها جعل شده و برای ثبوت احکام تکلیفی نقش «شرط» یا «مانع» دارند، مانند: بلوغ، مرض، سفاهت، رشد، جنون، مرگ و...؛ در نتیجه، فقیه علاوه بر «حکم» و «متعلق حکم»، از شناخت اینگونه عناوین نیز ناگزیر خواهد بود.

شناخت افعال و اعیانی که در متعلق تکلیف اخذ شده‌اند، همچنین اعیان و پدیده‌هایی که شرط یا مانع احکام تکلیفی‌اند، صورت‌های مختلفی دارد که برخی، مجرای «موضوع شناسی فقهی» به شمار می‌روند.

تعریف و مجاری موضوع شناسی

قاعده کلی در تعیین معنای عناوین به کار رفته در ادله شرعی این است که راجع به هر کدام، ابتدا باید دقت کرد که «آیا شارع تعریف خاصی از آن دارد؟» بسیاری از عناوین، مختصرات شرعی‌اند و تنها در ادله شرعی باید به دنبال تعریف آنها بود. در موارد بسیاری هم شارع در معنای لغوی دخل و تصرف کرده، در آن توسیع یا تضییق یا تغییر پدید آورده است. چنانکه دسته‌ای از عناوین، به همان معنای لغوی خود در ادله شرعی به کار رفته‌اند؛ و فقیه با ممارست و احاطه به ادله، نوع عنوان را تشخیص می‌دهد؛ اگر شارع برای یک عنوان، قیود و شروطی لحاظ نکرده باشد، محکوم به همان معنای لغوی خواهد بود که در زمان صدور ادله با اطلاق آن لفظ به ذهن اهل لسان آمده است؛ البته صرفاً لغت منظور نیست، بلکه بسته به موارد، گاهی به عرف عام، بلکه گاهی به عرف خاص نیز مراجعه می‌شود. به تعبیر دیگر، معنای لغوی یعنی معنای «غیر شرعی» (یزدی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۲۵؛ سنقر، ۱۴۲۸ق، ج ۲، صص ۵۳۹-۵۴۱).

نسبت به «متعلق» نیز (خواه منوط به عین خارجی باشد یا نه) گاهی (با علم یا ظن معتبر) روشن می‌شود که منظور از فعل نزد شارع چیست و اگر مقوم به وجود یک پدیده یا مشروط به آن

باشد، مراد از آن کدام است؛ یعنی فقیه با بررسی ادله به این نتیجه می‌رسد که شرع از یک عنوان تعریف خاصی دارد و قیود و شرایطی را در آن لحاظ کرده، یا برای او احراز می‌شود که آن عنوان در لسان شارع به همان معنای لغوی به کار رفته و لغویون نیز در تعریف آن اختلافی ندارند.

البته گاهی ادله در تعریف از یک فعل، هماهنگ نیست؛ یا شرع تعریفی غیر از معنای لغوی نداشته، منتها در معنای یک فعل از جهت لغوی اختلاف وجود دارد، در نتیجه منظور شارع از آن فعل، معلوم نمی‌شود. مثلاً فرض کنیم اکنون ما نمی‌دانیم فعل «شرب» در لسان شارع، بر چه کاری اطلاق می‌شده است؛ اینجا وظیفه فقیه، پیدا کردن مرجح بر یک طرف ادله است که اگر پیدا شد، ادله طرف دیگر کنار می‌رود و به تعریف آن فعل نزد شارع می‌رسد، با فقدان مرجح، باید به اصل عملی رجوع شود.

چنانکه گاهی اجمال متعلق، از ناحیه مفهوم «عین» است، یعنی مراد از آن عنوان، در زمان صدور ادله رانمی‌دانیم؛ مثلاً فرض کنیم از ادله شرعی، تعاریف متفاوتی از «خمر» به دست بیاید، یا معنای شرعی نداشته، اما در معنای آن به جهت لغوی اختلاف داشته باشد، چنانکه همین طور هم هست و در مأخذ خمر (خصوصاً انگور یا اعم از انگور و دیگر میوه‌ها) اقوال اهل لغت، مختلف است (فیروزآبادی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۷۸؛ و زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۶، ص ۳۶۳)؛ در اینجا نیز وظیفه فقیه، ترجیح یکی از طرفین یا رجوع به اصل عملی است.

همه این مراحل و موارد، یک کار کاملاً فقهی است که تنها با بررسی ادله شرعی و یا منابع لغوی معلوم می‌شود و فقها از ابتدای پیدایش علم فقه، به دنبال همین مباحث بوده‌اند؛ برای نمونه، تحقیقاتی که در کتب فقهی درباره مفهوم «تدلیس ماشطه، تشیب، تنجیم، سب، کم فروشی، سحر، شعبده، غش، غیبت، غنا، قمار، لهو، نجش، نمیمه، قذف و...» از افعال؛ همچنین مفهوم «طعام، اعیان نجس، آب کَر، آب مضاف، بلوغ، جنون، موت و...» از اعیان و پدیده‌ها مطرح شده، همگی به دنبال تعریف شرعی یا لغوی مفاهیم مذکور بوده است. در نتیجه، همه این مراحل، کار تازه‌ای نیست و در ازای علم فقه پیشینه دارد؛ مهم دو مورد است که امروزه از آنچه فقهای سابق انجام داده‌اند، کاری بیشتر می‌طلبد و سبب تأسیس دانش «موضوع‌شناسی فقهی» شده است:

مورد اول: گاهی منظور از «فعل» نزد شارع، روشن است؛ یعنی اگر عنوان معنای شرعی داشته، یا همان معنای لغوی مراد بوده، ادله شرعی و لغوی در آن اختلافی ندارد؛ ولی در برخی موارد جدید که مشکوکند و در نگاه اول، معلوم نیست تحت عنوان آن فعل جا می‌گیرند یا نه؛ مثلاً آیا «تزریق مایعات از طریق گذاشتن لوله در معده» نیز تحت عنوان «شرب» قرار می‌گیرد؟ در واقع این سؤال، به یک سؤال ریشه‌ای دیگر برمی‌گردد که «آیا در فعل «شرب»، نتیجه (یعنی

رسیدن مایعات به معده) ملاک بوده (هرچند در آن زمان، تنها همین مصداق نوشیدن متعارف را داشته است)؟ و یا «از راه دهان بودن نیز در معنای "شرب" دخالت دارد؟» و یا یک مثال پیچیده‌تر «آیا تزریق سُرُم داخل رگ مصداق "شرب" است؟» که باز این سؤال به یک پرسش بنیادی‌تر باز می‌گردد «آیا در فعل شرب، نتیجه نهایی (جذب مایع در بدن) ملاک بوده؟ یا «دهان و معده» نیز در معنای آن دخیلند؟».

به طور کلی گاهی فقیه، فعل را با عنوان کنونی اش در ادله نمی‌یابد؛ اما به این نتیجه می‌رسد که مورد مشکوک، تحت یک عنوان فوقانی قرار می‌گیرد که در زمان شارع وجود داشته و حکم آن معلوم است. یعنی شارع مقدس حکم را بر یک عنوان مطلق یا عام بار کرده که در زمان سابق مصادیق مشخص و محدودی داشته و امروزه مصادیق جدیدی از آن یافت می‌شود؛ البته ممکن است این عنوان فوقانی، با صراحت در ادله نیامده باشد. یعنی در مواردی، مطلق یا عام در لسان شارع به کار نرفته، بلکه «جزئی و خاص» در متعلق حکم قرار گرفته است؛ اما خصوصیت نداشته و در واقع به عنوان یک مصداق از عام در ادله ذکر شده و فقیه از عنوان سابق الغا خصوصیت می‌کند، یا با تنقیح مناط، از جعل حکم برای عنوان کلی آن پرده برمی‌دارد و بدین ترتیب، حکم مصادیق جدیدی که امروزه پدید آمده، روشن می‌شود. تمامی مواردی که فقها به «المورد لا یخصص الوارد أو السبب» یا «المورد لا یوجب قصر الوارد» و مانند این تعبیر استناد داشته‌اند (عاملی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۸، ص ۴۱۰؛ مراغی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۱۶۰؛ صاحب جواهر، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۲۱۵؛ طباطبایی حکیم، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۱۹۰؛ صدر، ۱۴۰۸ق، ج ۳، ص ۳۸۸؛ خوئی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۰، ص ۲۵؛ سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۸، ص ۱۷۶؛ ایروانی، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۵؛ و...) و یا به «العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص المورد أو المحلّ أو السبب» و نظیر آن تمسک کرده‌اند همه را جزء این قسم دانسته‌اند (علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۰، ص ۴۰۲؛ علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۳۶۰؛ سیوری، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۳۸۳؛ محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۸، ص ۳۸؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۰، ص ۲۱۶؛ بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۱۳، ص ۳۳۳؛ صاحب جواهر، ۱۴۰۴ق، ج ۱۹، ص ۱۹۰).

اگر احراز شود که مورد، مصداق عنوان سابق است، محکوم به حکم آن خواهد شد. قسمی از آنچه در مباحث فقهی - اصولی با عنوان «تمسک به عمومات و اطلاقات ادله در مسائل مستحدثه» نام برده شده، مربوط به همین قسم است (محقق سبزواری، ۱۴۲۳ق، ج ۲، ص ۵۷۶؛ مجلسی دوم، ۱۴۱۰ق، ج ۶۲، ص ۲۷۲؛ نراقی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۵، ص ۳۱۶ و ج ۱۸، ص ۱۶۶؛ صاحب جواهر، ۱۴۰۴ق، ج ۳۶، صص ۱۴-۱۶؛ قزوینی، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۴۳۹؛ حلی، ۱۴۱۵ق، ص ۱۰۹ و ص ۱۱۳؛ مؤمن، ۱۴۱۵ق، ص ۲۴۳).

البته مواردی از افعال، که اساساً در زمان شارع وجود نداشته‌اند، در لسان شارع تحت هیچ یک از عناوین قرار نمی‌گیرند و طبیعتاً مجرای اصول عملیه است.

شناخت دقیق این موارد جدید (هرچند به کمک کارشناس) فقیه را در تعیین عنوان فوقانی موجود در ادله یا نفی آن و الحاق مورد به مجاری اصول عملیه، بسیار یاری می‌رساند.

مورد دوم: در برخی موارد منظور از «اعیان» و «پدیده‌ها» در زمان صدور ادله معلوم است، ولی موارد جدیدی پیدا شده که در بدو امر نمی‌دانیم «آیا تحت آن عنوان جای می‌گیرند یا نه؟»؛ مثلاً فرض کنیم «خمر» از نگاه شارع، اعم از متخذ از انگور بوده، اما اکنون نمی‌دانیم «آیا آنچه که با اضافه کردن آنزیم به عصاره چغندر در زمان کوتاهی به دست می‌آید و در ظاهر، بلکه در خواص و آثار، مانند همان خمر سابق است، "خمر" محسوب می‌شود؟»، در این دسته نیز گاهی فقیه، انطباق یک عنوان بر مورد جدید را احراز می‌کند؛ در واقع آن عنوان، در زمان صدور ادله، از نظر شرع یا لغت مصادیق مشخصی داشته، در عین حال، ابایی نداشته که مصادیق اینچنینی را نیز (ولو بعداً پدید آید) دربر بگیرد؛ مثال دیگر رویدن طبیعی مو بر عانه است، به عنوان نشانه بلوغ دانسته می‌شود و اکنون نمی‌دانیم آیا چنین رویش مویی بر اثر مصرف هورمون نیز نشانه بلوغ محسوب می‌شود یا خیر؟.

برخی از اعیان خارجی نیز کاملاً نوپدیدند و نه تنها در زمان شارع اثری از خود آنها نبوده، بلکه تحت هیچ کدام از عناوین موجود در زمان شارع نیز قرار نمی‌گیرند. افعالی که بر این دسته واقع می‌شود نیز عمدتاً مجرای اصول عملیه خواهند شد، چنانکه در احکام وضعی محکوم به اصول عملیه (مانند اصالة الطهارة و...) چنین است.

نتیجه اینکه نسبت به موارد نوپدید، فقیه نیازمند تحلیل و موشکافی «فعل مشکوک» است تا معلوم شود آیا عنوانی در نظر شارع بر آن صدق می‌کند یا خیر؟ خصوصاً در افعال تخصصی، مانند عمل‌های پزشکی یا معاملات جدید که گسترده و پیچیده هستند و شناخت کامل آنها نیازمند مطالعه و تحقیق زیاد است. نسبت به «اعیان و پدیده‌ها» نیز باید خصوصیات مورد مشکوک و اکاوی شود تا بتوان عنوان بالادستی آن را تشخیص داد؛ و این مهم، تنها بعد از روشن شدن همه ابعاد این موارد، میسر است که فقیه یا باید خودش ورود کند، یا از کارشناسان کمک بگیرد، تا در تعیین حکم به خطا نرود.

به تلاش‌هایی که در این زمینه صورت می‌گیرد تا با تحلیل کارشناسی، خصوصیات «فعل یا عین یا پدیده»ی مشکوک نوپیدا به دست آید و فقیه عنوان فوقانی متناسب با آن را بیابد، «موضوع‌شناسی

فقهی» گفته می‌شود؛ به تعبیر دیگر، موضوع‌شناسی فقهی، در واقع، «مفهوم‌شناسی» و درک دقیق و درستی از «ماهیت» موارد نوپدید است تا حکم متناسب با آن، از ادله به دست آید؛ که رشته‌ای نوپاست و با پیدایش موارد جدید مشکوک، پدید آمده و از آنجا که همواره شاهد گسترش موارد جدید هستیم، این دانش هم پیوسته در حال توسعه است.

از تعریف چنین به دست می‌آید که واژه «موضوع» در این ترکیب، خصوص «موضوع حکم» نیست؛ چون موضوع حکم را به «هر چیزی که فعلیت حکم بر آن متوقف باشد» معرفی کرده‌اند (صدر، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۱۲۱؛ صنفور، ۱۴۲۸ق، ج ۲، ص ۵۳۸)، که از جمله آن، وجود عین در خارج خواهد بود. یعنی اعیان، قسمتی از «موضوع حکم» را تشکیل می‌دهند، همچنین خود «افعال» از تعریف آن خارج‌اند. به تعبیر کوتاه، موضوع‌شناسی فقهی به خصوص «موضوع حکم» نمی‌پردازد و متعلق حکم نیز در برخی موارد مطرح می‌شود، بلکه نسبت به موضوع نیز تنها در برخی از صورت‌ها به بحث موضوع حکم ورود می‌کند، نه همه صورت‌ها.

متصدی موضوع‌شناسی

با این توضیح، موضوع‌شناسی فقهی یک مرحله از مراحل استنباط احکام و کار فقیه است، نه مقلد یا عرف؛ چون هدف مهم، تشخیص عنوان فوقانی است که تنها از عهده فقیه برمی‌آید؛ بدون این توانایی، شناخت موضوع تنها یک کار علمی است و در رسیدن به حکم شرعی، کفایت نمی‌کند. در نتیجه، این جمله معروف که «شناخت موضوع، بر عهده مکلف است» دقیق، بلکه درست به نظر نمی‌رسد و موضوع‌شناسی مکلف غیر مجتهد، گرهی از فرآیند استنباط حکم، باز نمی‌کند؛ زیرا تعیین احکام تکلیفی و متعلق آنها بر عهده فقیه است و با جستجوی فقیهانه در ادله، به دست می‌آید. این فقیه است که تشخیص می‌دهد یک عنوان، شرعی یا غیر شرعی است، هرچند ممکن است در تعیین معنای غیر شرعی از مقلد (عرف) کمک بگیرد (قائمی، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۱۰۳)، اما این به معنای دخالت یا نقش‌دهی نیست.

بله، خود مکلف در احراز «موضوع حکم»، نقش دارد که آن، مطلب دیگری است و به فقاهت نیاز ندارد. توضیح اینکه حاصل تلاش فقیه، مجموعه‌ای از گزاره‌های شرعی را تشکیل می‌دهد که از سنخ قضایای حقیقیه هستند و محمول (= حکم)، بر طبیعت موضوع مقدر الوجود (= متعلق) حمل می‌شود و این قضایا متکفل ایجاد موضوع نیستند. فقیه پس از مراجعه به ادله و جستجو در میان آنچه از شارع صادر شده، به تعدادی واجبات و محرمات و... دست می‌یابد؛ یعنی به این نتیجه می‌رسد که شارع چنین احکامی دارد؛ اما این اندازه، تنها از مقام جعل و تشریح پرده

برمی‌دارد و به مجرد شناخت تکلیف و مکلف به، چیزی بر عهده او و سایر مکلفین نمی‌آید؛ ثبوت حکم بر ذمه مکلفین، یا به تعبیر دیگر، «فعلیت حکم» منوط به تحقق برخی عناصر دخیل و مرتبط در خارج است (صنقور، ۱۴۲۸ق، ج ۲، ص ۵۳۸)؛ منتها در تصدیق یا انکار تحقق این عناصر، فقیه هیچ نقشی ندارد و این بر عهده خود مکلف است که آن را احراز کند؛ یعنی اگر فقیه مثلاً حکم کند که «نوشیدن خمر حرام است»، صدور این حکم، جز در شأن فقیه نیست و مکلف مقلد او از پذیرفتن آن گریزی ندارد؛ اما آیا این مایع که مکلف در مقابل خود می‌بیند خمر است یا نه؟ خودش باید تشخیص دهد (مغنیه، ۱۴۲۱ق، ج ۵، ص ۲۸۷)؛ و اگر فقیه بگوید «این مایع خمر است» یا «خمر نیست»، در این مقام بایک عامی تفاوتی ندارد؛ چون به همان تشخیصی که افراد عادی دارند، نظر داده، نه با پشتوانه فقهی؛ در احراز تحقق موضوع و فعلیت حکم، فقه کارایی ندارد و فقیه، به عنوان یک فقیه نظر نمی‌دهد (یزدی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۲۵؛ خوبی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۳۴۹؛ سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۱۱۳؛ قائنی، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۱۰۰).

در مسائل نوپدید نیز همین‌طور است؛ مثلاً اگر فقیه نسبت به «دلستر» موضوع‌شناسی کرده، آن را تحت عنوان حرامی بداند و حکم کند که «نوشیدن دلستر حرام است»، این حکم برای مقلد، لازم‌الاتباع است و با گزاره «شرب خمر حرام است» هیچ تفاوتی ندارد. اما آیا این مایع مشخص، دلستر است یا نه؟ این به عهده مکلف بوده و اگر فقیه بگوید این مایع دلستر است یا نیست، بر گفته غیر فقیه برتری ندارد.

پس تشخیص فعلیت حکم، بر عهده مکلف است که یا قطع به تحقق موضوع پیدا می‌کند و قطعاً حکم فعلی می‌شود؛ گاهی هم برای او ظن پدید می‌آید که البته خود شارع دسته‌ای از ظنون را در برخی موضوعات معتبر دانسته، از جمله: اقرار، بی‌ینه، ید، سوق، ارض مسلم، گواهی اهل خبره، شیاع و مطلق ظن؛ چنانکه جهل به موضوع نیز مجرای اصل عملی خواهد بود.

نتیجه اینکه کشف مفهوم متعلق احکام، همچنین خود احکام در مقام جعل و تشریح، کار فقیه و تشخیص تحقق موضوعات در مقام امثال، کار مکلف است و هیچ کدام در حیطه دیگری ورود ندارد؛ و موضوع‌شناسی فقهی نیز به دنبال تشخیص حکم موارد نوپدید به نحو قضیه حقیقیه است و به تحقق یا عدم تحقق مصادیق خارجی نظر ندارد (هرچند عمدتاً در مواجهه با مصادیق خارجی، سؤال از حکم کلی آن، برای متشرعه پیش می‌آید)؛ اگر منظور از واگذاری تشخیص موضوع به عهده مکلف این معنا باشد، درست است، وگرنه شناخت موضوع بدون فقاقت، مقلد را به حکم نمی‌رساند (مکارم شیرازی، ۱۴۲۲ق، ص ۳۶۴)؛ در واقع، این از خلط بین «موضوع حکم» در اصطلاح علم اصول و کلمه «موضوع» در ترکیب «موضوع‌شناسی» ناشی شده که تفاوت و نسبت این دو گذشت.

ضرورت موضوع‌شناسی و جایگاه آن در فقهات

با توجه به مباحث گذشته، فقیه برای تشخیص و تمییز موضوعات نوپدید از همدیگر و اینکه آیا یک موضوع، مجرای اصول عملیه است یا عنوان فوقانی دارد، از موضوع‌شناسی آنها ناگزیر است؛ همچنین در تشخیص و تعیین عنوان فوقانی، این نیاز بیشتر احساس می‌شود؛ البته فقیهی می‌تواند به مباحث موضوع‌شناسی ورود کند که شناخت کافی، همچنین حضور ذهن نسبت به همه عناوین مطرح شده در ادله داشته باشد و گستره هر عنوان را بشناسد و اینکه چه مواردی را برمی‌تابد یا چه تغییر و اختلافی را شامل می‌شود و کدام را دربر نمی‌گیرد را بداند، تا در مواجهه با مورد مشکوک، سردرگم نباشد. یعنی تسلط بر موقعیت فقهی و گستره عنوان فوقانی، یک عملیات کاملاً فقهی است؛ در مقابل، شناخت موارد مشکوک کاملاً غیر فقهی است و تخصص مربوط به همان مصداق مشکوک را نیاز دارد. در نتیجه، موضوع‌شناسی فقهی، حلقه مفقود در مسائل مستحدثه و یک دانش مکمل فقهات است و فقیه برای ورود به مباحث معاصر، باید دو بال «تفقه» و «کارشناسی» داشته باشد؛ هرکدام از این دو بدون دیگری، چالش مسائل مستحدثه را حل نمی‌کند. کارشناس اگر از عناوین موجود در ادله و ویژگی‌های هرکدام آگاهی نداشته باشد، به حکم نخواهد رسید؛ از طرفی فقهات بدون کارشناسی نیز منجر به صدور حکم تعلیقی و در قالب «اگر چنین باشد فلان حکم است و اگر چنان باشد حکم دیگر»، خواهد شد.

اسباب نیاز به موضوع‌شناسی

اما چه چیز باعث می‌شود عنوان برخی از موارد نوپدید، پنهان باشد و فقیه نیازمند ورود به بحث‌های موضوع‌شناسی شود؟ اسباب اجمال موارد را دست کم می‌توان در شش مورد جای داد:

۱. تغییر روش پیدایش

در مواردی، «فعل» یا «عین»، عیناً مشابه همان مصداق سابق عنوان است، منتها از طریقی غیر از طریق سابق انجام می‌شود یا به دست می‌آید و همین تغییر روش، در مواردی تطبیق عنوان بر مورد جدید را با چالش مواجه می‌کند.

به طور کلی، در برخی موارد (به ضابطه عرف یا لغت یا هر دلیل دیگری) احراز می‌شود که در صدق عنوان، نتیجه نهایی ملاک است و طریق حصول، نقشی در تطبیق آن ندارد؛ مثلاً اینکه فقهای معاصر در بحث دیات و قصاص، در انطباق عنوان قتل بر «کشتن با الکتروسیته» تردیدی نداشته‌اند، به همین دلیل بوده است؛ همچنین اینکه در بحث زکات، آبیاری‌های

مدرن امروزی را با «آب دهی به کمک حیوانات آبکش» یکی دانسته‌اند، نشان از این دارد که معیار در نظر ایشان، «آب ندادن با آب‌های با جریان طبیعی» بوده و آبیاری نوین هم فردی از آن است؛ یا اینکه شکار با اسلحه‌های امروزی را جایز و حلال شمرده‌اند، توجیهی جز همین نکته نمی‌تواند داشته باشد؛ یا ساخت مجسمه با دستگاه‌های پیشرفته (بنابر حرمت مجسمه‌سازی)، سفر با وسائل پرسرعت (بنابر قولی که این سفر را موجب قصر نماز می‌داند) و مثال‌های بسیار زیادی که در جای جای فقه می‌توان یافت.

در واقع، این به شناخت دقیق از عنوان مربوط می‌شود که البته یک کار فقهی است؛ فقیه با بررسی ادله پیرامون این عناوین به این نتیجه رسیده که مورد جدید را هم برمی‌تابد؛ از این رو نیازی به موضوع‌شناسی ندارد؛ مثلاً لازم نیست بدانند الکتروسیسته چه تأثیری بر بدن می‌گذارد؟ و چگونه باعث مرگ می‌شود؟ و چه ولتاژی از آن‌ها کشنده است؟ و آیا همه بدن‌ها نسبت به آن واکنش یکسانی دارند؟ و امثال این مباحث.

در مقابل، نسبت به موارد دیگری احراز می‌شود که طریقی نیز در نتیجه نهایی دخیل است، مثلاً نزد عرف، یک «انگشتر دست‌ساز» یا «فروش دست‌بافت» با همانند آن که با دستگاه تولید شود، یکی نیست، هرچند در ظاهر، هیچ تفاوتی نداشته باشند؛ یعنی صرفاً نتیجه ملاک نبوده، بلکه طریقی ساخت هم در آن لحاظ شده است. در این موارد نیز تکلیف روشن است و بی‌تردید، عنوان بر مورد مشکوک، صدق نمی‌کند. نیازی هم به موضوع‌شناسی مورد مشکوک نیست.

در غیر این دو صورت (چنانچه در دخالت روش نسبت به صدق عنوان تردید وجود داشته باشد) جای تشکیک در صدق عنوان نیز هست، پس به مباحث موضوع‌شناسی هم نیاز است تا معلوم شود مورد مشکوک تحت یک عنوان قرار می‌گیرد یا نه، مانند: عمده موارد تلقیح مصنوعی و مانند: نوشیدنی‌های الکلی که از انگور، ولی به روش جدید و با استفاده از کاتالیزر در مدت کوتاهی به دست می‌آید.

۲. تغییر مبدأ پیدایش

همچنین در موارد بسیاری، منشأ پیدایش «فعل» یا «عین» تغییر می‌کند و در انطباق عنوان بر موارد جدید تردید پدید می‌آید. نسبت به این سبب نیز گاهی احراز می‌شود که منشأ یقیناً در صدق عنوان دخیل است و گاهی بی‌تأثیر، که این دو فرض، نیازی به موضوع‌شناسی ندارند؛ در غیر این دو صورت، تغییر مبدأ در صدق عنوان بر مورد جدید تشکیک ایجاد می‌کند و موضوع‌شناسی می‌تواند در تشخیص، راهنمای فقیه باشد؛ مانند افعالی که از ربات‌های مجهز به هوش مصنوعی یا انسان‌های دارای تراشه در مغز صادر می‌شود (مثلاً حیوانی را ذبح کنند)؛

یا دستگاه‌های فروش کالا که دریافت وجه و تحویل کالا را انجام می‌دهند؛ یا دستگاه‌های خودپرداز که دریافت و پرداخت وجه می‌کنند؛ یعنی همان فعل اتفاق افتاده، منتها از منشأ غیر انسانی و جای پرسش وجود دارد که آیا آنچه رخ داده، همان ذبح یا قبض و اقباض مد نظر شارع است و آثار مترتب بر آن، بر این هم بار می‌شود؟

این تغییر منشأ در بسیاری از اعیان و پدیده‌ها نیز دیده می‌شود، مانند نشانه‌های بلوغ که در اثر تزریق هورمون پدید می‌آید؛ منشأ طبیعی پیدایش علائم بلوغ در بدن، فعل و انفعالات بدن است، منتها می‌توان زودتر از موعد اسباب آن انفعالات را ایجاد کرد و در نتیجه، علائم هم پیدا می‌شود؛ یا مانند مشروبات الکلی که در ترکیب و ظاهر و خواص، عیناً شبیه «خمر» است و بلکه در عرف هم به آن خمر اطلاق می‌شود، منتها به جای انگور، از چغندر به دست می‌آید.

۳. عروض تغییرات اساسی

در قسم سوم از اسباب پیدایش موارد نو، روش یا منشأ تغییر نکرده و موضوع هم در ابتدا همان موضوع سابق بوده؛ اما در آن دگرگونی‌های (بعضاً اساسی) پدید آمده است؛ مانند برخی لبنیات پاستوریزه که بسیاری از مواد آن جدا شده، مواد نگهدارنده افزوده می‌شود. به تعبیر دیگر، فرد، پیش از تغییر قطعاً مصداق عنوان و موضوع حکم بوده و پس از دگرگونی و ایجاد تغییر اساسی در موضوع، شک در مصداقیت آن به وجود می‌آید. در نتیجه مناسبات حکم و موضوع متزلزل شده، در ثبوت احکام سابق برای این موارد، تردید ایجاد می‌شود.

نسبت به این نوع تغییر نیز با کاوش در لغت و کشف گستره وضع عنوان، باید دید آیا وضعیت فعلی آنها (یعنی اختلافی که با مصداق تغییر نکرده و قطعی عنوان دارند) تغییر اساسی محسوب می‌شود یا نه؟ که گاهی روشن می‌شود سعه وضع لفظ، تغییرات اساسی راهم در برمی‌گیرد و از آن ابااء ندارد و گاهی هم نه؛ لذا نیازی هم به موضوع‌شناسی نیست. در غیر این صورت موضوع‌شناسی می‌تواند فقیه را در تشخیص عنوان مورد مشکوک یاری رساند.

۴. شباهت مورد نوپدید با عنوان سابق

در قسم چهارم، موضوع، در زمان شارع سابقه نداشته و نوپدید است، ولی به خاطر شباهتی که به موضوعی در زمان شارع دارد، به همان عنوان نامیده شده است؛ مانند مالکیت معنوی که به خاطر مشابهت با مالکیت مادی زمان صدر اسلام، اینچنین نامیده می‌شود؛ یا پول‌های اعتباری؛ یا حبوبات مصنوعی (نظیر برنج هندی)؛ یا مانند خون، استخوان یا سایر اعضاء

مصنوعی؛ در واقع این قسم از موضوعات نوپدید، اصلاً تحت عنوان سابقی نبوده‌اند و یک اشتراک لفظی رخ داده و دو معنای متمایز از همدیگر وجود دارد که به یک عنوان نامگذاری شده‌اند، هرچند شباهت‌هایی هم دارند؛ معلوم نیست اگر این «خون مصنوعی» آن روزگار پدید می‌آمد، آیا شارع به آن هم «دم» می‌گفت؟ یا چیز دیگری می‌نامید و آن را فردی از مفهوم مورد نظر خود از «دم» نمی‌دانست؟ پس صدق «دم» (آن دمی که مدنظر شارع بوده) بر این مایع معلوم نیست و شبهه، مصداقیه است. نامگذاری این مایع نوپدید به «دم»، وضع یک لفظ معنادار برای معنایی جدید است با حفظ معنای سابق؛ یعنی ایجاد یک مشترک لفظی است: «دم» مدنظر شارع در زمان صدور روایات و «دم» مصنوعی؛ البته این اشتراک لفظی، لطمه‌ای به ظهورات نمی‌زند، چون در زمان صدور ادله، اصلاً مشترک لفظی نبوده و این لفظ برای معنای دیگر (خون مصنوعی)، بعداً وضع شده است، لذا شامل آن نمی‌شود.

۵. ترکیب پیچیده و چند جانبه

همچنین گاهی مورد نوپدید، ترکیبی است از افعال یا اجزاء مختلف و متعدّد که همین ترکیب، تشخیص عنوان فوقانی را دشوار می‌کند. البته در برخی موارد، حکم همه یا برخی از اجزاء مرکب، پیش از ترکیب معلوم بوده و تنها وصف اجتماع آنها نوپدید است که موضوع‌شناسی، فقیه را در تشخیص احکام هر جزء، کمک می‌رساند؛ مثلاً «تغییر جنسیت» یک پدیده جدید است و بیشتر از یک قرن، سابقه ندارد. اما وقتی به کمک موضوع‌شناسی تجزیه می‌شود، می‌بینیم عبارت است از حذف کامل دستگاه تناسلی فعلی و ساخت دستگاه مصنوعی مشابه با جنس درخواستی به کمک پروتز و جراحی‌های زیبایی (چنانکه در بحث آسیب‌شناسی به آن خواهیم پرداخت) و حکم عمده اجزاء این مجموعه، معلوم است.

مثال دیگر، داروهای با ترکیب پیچیده و چند مرحله‌ای است که از فراوری اجزاء حیوانات حرام گوشت، یا اجزاء حرام ذبیحه، یا الکل تشکیل می‌شود. در این موارد، موضوع‌شناسی می‌تواند دست کم تشخیص مواضع وقوع استحاله یا عدم آن را برای فقیه هموار کند.

۶. بدیع بودن پدیده

در مواردی هم پدیده نظیر و مشابهی در سابق نداشته و کاملاً نوظهور و بدیع است، مانند فضای مجازی؛ که باز در این موارد نیز موضوع‌شناسی است که معلوم می‌کند پدیده بدیع است و ماندنی ندارد، یا نمی‌توان عنوان فوقانی برای آن یافت.

نتیجه اینکه در هر شش مورد، موضوع‌شناسی فقهی، زمینه تشخیص حکم را فراهم می‌کند.

وظیفه موضوع شناسی

اما موضوع شناسی چه وظیفه‌ای دارد و چگونه فقیه را در تشخیص عنوان یاری می‌رساند؟ دست کم به سه پرسش می‌تواند پاسخ دهد که راهگشاست:

۱. تبیین دقیق فعل

چنانکه گذشت، تنها با شناخت دقیق فعل است که می‌توان عنوان آن را پیدا کرد. لذا باید به نحو کارشناسی اجزاء و مراحل یک فعل، همچنین شروط آن معلوم شود. تجزیه فعل صورت گرفته می‌تواند فقیه را یاری کند که آیا انتخاب اسم جدید بر آن درست است یا نه؛ چنانکه نسبت به تغییر جنسیت، اشاره‌ای به این نکته رفت.

۲. ضرورت انجام فعل و همه عناوین موجه‌کننده احکام ثانوی

علاوه بر شناخت مراحل و اجزاء فعل، ضرورت انجام آن در زمان فعلی و مرتبه این ضرورت، همچنین پیامدهای دور و نزدیک آن نیز مهم است. یعنی اکنون چه اضطراری به انجام آن فعل با اجزاء و شرایط کذایی است و اگر انجام نشود چه پیامدهای شخصی یا اجتماعی (هر چند در آینده دور) دارد؟ آیا با ترک آن اختلال نظام پیش می‌آید؟ یا برای مکلف، ضرری دارد؟ یا او را در حرج می‌اندازد؟ روشن است که بعد از دانستن حکم اولی فعل به کمک موضوع شناسی، هریک از عناوین ثانوی اضطرار، ضرر و حرج می‌تواند آن را تغییر دهد؛ چنانکه در تغییر جنسیت چنین ادعا شده که افراد واجد (ترنس‌ها)، «مضطرب» به انجام آن هستند و در غیر این صورت، دست به خودکشی می‌زنند؛ یا بدون تغییر، در عسر و حرج زندگی می‌کنند؛ یا حرمت تغییر جنسیت برای آنها ضرری است؛ و با این توجیهات، حکم به جواز آن می‌کنند. موضوع شناسی دقیق تغییر جنسیت، راستی و درستی این مدعاها را می‌آزماید.

۳. تبیین دقیق ماهیت عین (منشأ، روش پیدایش، مراحل پیدایش)

در اعیان و پدیده‌های نوپیدا نیز موضوع شناسی می‌تواند مناشئ تشکیک در صدق عنوان را واکاوی کند و نشان دهد که تغییر در روش یا مبدأ بوده که اکنون تطبیق عنوان را با شبهه مواجه کرده، یا سبب دیگر؛ همچنین اگر پدیده ترکیبی از اجزاء مختلف است می‌تواند با تجزیه آن، فقیه را در تعیین عنوان راهنمایی کند.

البته این نکته را باید توجه داشت که ممکن است همه این وظایف موضوع شناسی را لزوماً یک کارشناس پاسخ ندهد؛ بلکه گاهی چند کارشناس با حوزه تخصصی متفاوت موضوع شناسی

می‌کنند؛ چنانکه مثلاً در تغییر جنسیت یا روش‌های تلقیح مصنوعی، تبیین مراحل این فعل را پزشک بر عهده دارد؛ اما بیان ضرورت انجام این دو، پدیده‌ای جامعه‌شناسی است و فعالان اجتماعی نسبت به آن ورود می‌کنند.

آسیب‌های مرحله موضوع‌شناسی

از توضیحات گذشته معلوم می‌شود که تشخیص و تمییز موضوعات نوپدید از همدیگر چندان آسان نیست و اینکه آیا یک موضوع، مجرای اصول عملیه است یا عنوان فوقانی دارد، ممارست و کسب مهارت بالایی در «فقه» می‌طلبد. مشکل‌تر از آن، تشخیص و تعیین عنوان فوقانی در قسم دوم بوده که لغزشگاه بزرگی برای فقیه محسوب می‌شود. فقیه غالباً در موضوعات نوپدید، تخصص ندارد و ماهیت آن برایش روشن نیست که به ناچار باید حکم را مشروط و تعلیقی و در قالب «اگر چنین باشد، حکم فلان است و اگر چنان باشد حکم دیگر» بیان کند؛ گاهی هم شتابزده حکم می‌دهد و تصویری که از موضوع در ذهن دارد را ماهیت واقعی آن قلمداد می‌کند. در بهترین حالت، از متخصص در موضوع نوپدید و اهل خبره کمک می‌خواهد تا آن را برای او تشریح کند و ضرورتش را نشان دهد، که در این صورت نیز چه بسا کارشناس، اعمال سلیقه به خرج دهد و یا در تبیین موضوع، غرض‌ورزی داشته باشد؛ آنجا که دو دسته کارشناس از دو حوزه مختلف باید کارشناسی کنند، گاهی همین تقسیم کار باعث پیچیدگی مسئله می‌شود و حتی ممکن است کارشناسان یک حوزه، از کارشناسان دیگر حوزه تأثیر بپذیرند؛ و همه این چالش‌ها، حکم الهی را وارونه جلوه خواهد داد. لذا ارزیابی «موضوع‌شناسی» در فقه معاصر و کشف نقاط ضعف آن ضروری است، تا نهایتاً به یک پیشنهاد عاری از آسیب‌های کنونی بیانجامد.

به تعبیر کوتاه، گاهی فقیه در مرحله موضوع‌شناسی یا شتابزده عمل می‌کند و یا حکم تعلیقی می‌دهد؛ به فرض اعتماد بر کارشناس هم با آسیب‌هایی روبرو است؛ اکنون به صورت مطالعه موردی، دو مورد از عناوین نوظهور فقه پزشکی که تأثیر نامطلوب چشمگیری از موضوع‌شناسی پذیرفته را بررسی می‌کنیم:

۱. تلقیح مصنوعی

به‌گفته کارشناسان جمعیت، شرایط کنونی ایران، بحرانی است؛ هشدارهای پی‌درپی رسانه‌ها، افراد و نهادهای مختلف نسبت به «تله جمعیتی» یا «پیری جمعیت»، چند سالی است که شدت گرفته و اخیراً قانونگذاران را بر آن داشته تا مشوق‌های حمایتی قابل توجهی برای فرزندآوری وضع کنند؛ «قانون جوانی جمعیت» مصوب ۱۴۰۰، بخش زیادی از ارگان‌های

نظام اسلامی را به کار گرفته تا فرزندآوری خانوارها را شتاب دهند. این قانون علاوه بر امتیازات و مشوق‌های فرزندآوری (مانند ماده‌های ۳، ۴، ۵، ۶ و...)، موادّی هم پیرامون پیشگیری یا محدود کردن سقط جنین و جلوگیری‌های دائمی از بارداری دارد (مانند ماده‌های ۵۱ و ۵۶)؛ چنانکه بخش قابل توجهی از آن، در راستای توسعه مراکز «درمان ناباروری» که شامل موارد اهداء جنین، تخمک و اسپرم نیز می‌شود. همچنین تربیت و تأمین نیروهای متخصص در این زمینه، دستگاه‌های مختلف کشور را مکلف کرده است (مانند ماده‌های ۴۰ تا ۴۳).

جامعه‌شناسان و فعالان فرهنگی و اجتماعی نیز «طلاق و گسست خانواده» را به عنوان یکی از بزرگترین آسیب‌های ناباروری برمی‌شمرند؛ در نتیجه، این دو انگیزه مهم (یعنی: جوانی جمعیت و حفظ خانواده)، توجیه قانع‌کننده‌ای برای روآوردن به انجام روش‌های تلقیح مصنوعی و در صورت نیاز، وارد کردن نفر سوم یا چهارمی غیر از زوجین در چرخه فرزندآوری شده که طبیعتاً در چنین شرایطی، فضا برای صدور فتوای مخالف، تنگ و ارتکاب چنین مخالفتی برای فقیه مشکل است؛ از طرفی مخالفین، مورد حمله و متهّم به تحجّر و ناآگاهی از شرایط روز هستند؛ نظیر آنچه در مورد فضای مجازی و دیدگاه فقهای مخالف با رها بودن آن رخ داد، یا آنچه در قضیه حجاب صورت گرفت؛ البته قانون، از فتوای «جواز مطلق روش‌های تلقیح مصنوعی» پیروی می‌کند که موافقینی هم در میان فقها دارد؛ منتها به نظر می‌رسد فتوای جواز، بی‌تأثیر از شرایط فعلی کشور نبوده و «ضرورت رسیدن به جمعیت مطلوب و نجات جامعه از پیری»، آن را به نحوی جهت داده است؛ ضرورتی که کارشناسان جمعیت بیان کرده و بر آن پافشاری می‌کنند؛ در عین حال، بسیاری از فقها، بر حرمت صورت اخیر تلقیح مصنوعی (یعنی آنجا که پای شخصی غیر از زوجین در میان باشد) اصرار دارند.

اما دقت در مسئله و سنجش همه جوانب آن نشان می‌دهد که جمعیت و رسیدن به هدف به هر طریق ممکن (هرچند با روش‌های تلقیح مصنوعی چالشی) ضرورتی غیر واقعی است و در اینجا یک حرکت شتابزده و بدون توجه به پیامدهای فقهی و اجتماعی آن رخ داده است؛ جمعیت ناباروری که ناچارانند به روش‌های چالشی تن بدهند، نسبت به کل جمعیت کشور، اندک هستند؛ اگر از هر پنج زوج، یکی نابارور باشد (یعنی ۲۰٪)، از این مقدار، بخش زیادی با دارو و درمان بهبود می‌یابند و به همان روش طبیعی و بدون نیاز به تلقیح مصنوعی فرزنددار می‌شوند؛ بیشتر از نصف جمعیت نابارور، اینگونه‌اند؛ یعنی مجموعاً کمتر از ۱۰٪ کل جمعیت، نیاز به تلقیح مصنوعی دارند. در این میان نیز بخش عمده‌ای با همان تخمک و اسپرم زن و شوهر به فرزند می‌رسند، یعنی کمتر از ۵٪ جمعیت نابارور، تخمک یا اسپرم کارآمد ندارند و باید از شخص یا اشخاص سوم و چهارمی دریافت کنند. یعنی بارور کردن این افراد، کمتر از ۵٪ جمعیت را جبران خواهد کرد (همشهری آنلاین، ۱۴۰۳).

اما از طرفی نباید از این نکته غفلت داشت که مسئلهٔ تلقیح (خصوصاً وقتی اسپرم یا تخمک خارج از رابطهٔ زناشویی وارد چرخه شود) در میان فقها، دیدگاه واحدی به خود نخواهد دید و این اختلاف فتاوی، در مرور زمان چالش‌های بسیاری را برای متولدين از این راه، همچنین مرتبطين با این افراد پیش خواهد آورد. یعنی برای جبران حدود ۵٪ از کاستی جمعیت، راهی انتخاب شده که چالش‌های فراوانی در سال‌های متمادی، نه تنها برای همین افراد اندک، بلکه برای بستگان آنها نیز به دنبال خواهد داشت و شاید حدود ۳۰٪ یا ۴۰٪ افراد جامعه (بلکه شاید بیشتر از این مقدار) در آینده، در بحث «محرمیت»، «ازدواج»، «نفقه»، «ارث‌بری» و... در میان اختلاف فتاوی سردرگم شوند. آگاهی برخی از فرزندان این روش از قضیه (خصوصاً آنهایی که با اسپرم یا تخمک یا جنین‌های هدایی پدید آمده‌اند) بحران بزرگی به آنها تحمیل خواهد کرد، چنانکه در مواردی از فرزندخواندگی، این چالش‌ها را شاهد هستیم؛ در حالی که کافی است ۵٪ از جمعیت بارور، علاوه بر سهم خود، به جای آن مقدار نابارور نیز فرزندآوری داشته باشند؛ یا این مقدار، بر همهٔ ۹۵٪ باقی تقسیم شود تا معادلهٔ جمعیت به هم نخورد.

حتی اگر ۵۰ درصد از جمعیت زوج‌های ایران نابارور باشند نیز توجیه برای استفاده از راه‌های اختلافی نمی‌شود؛ بلکه هرچه درصد ناباروری بیشتر باشد، عوارض روی آوردن به این روش‌ها بیشتر و پیامدهای آن گسترده‌تر است؛ به طور متوسط و به لحاظ بستگان درجه یک، هر نفر ممکن است دست کم با دوازده نفر ارتباط مؤثر در احکام شرعی مانند محرمیت، ارث‌بری و... داشته باشد: پدر، مادر، پدربزرگ و مادر بزرگ پدری، پدر بزرگ و مادر بزرگ مادری، برادر، خواهر، عمو، عمه، دایی، خاله (البته ممکن است برخی از این افراد مانند خواهر و برادر، متعدد یا دارای فرزند باشند)؛ یعنی یک میلیون نفر حاصل از تلقیح مصنوعی، در بسیاری از احکام، در حالت عادی دست کم با دوازده میلیون نفر ارتباط دارند، در نتیجه مجموعاً سیزده میلیون نفر در رعایت برخی احکام به مشکل خواهند خورد، خصوصاً در احکام مالی مانند ارث و نفقه؛ که در نهایت باید با مصالحه حل کنند که آن نیز مشکلات خود را دارد و در سطح کلان، جوابگو نیست.

پس افراد نابارور، هرچه هم فرزندآوری داشته باشند، درصد کمی از خلأ جمعیتی را پر می‌کنند؛ در عین حال، اختلاف دیدگاه‌های فقهی نسبت به این افراد، مانند اختلاف در قصر و اتمام نماز نیست که تنها به خود مکلف مربوط باشد و نهایتاً با جمع خواندن نماز، خاطر خود را آسوده کند؛ بلکه در تعامل فرزندان حاصل از روش‌های تلقیح، با افراد زیادی تأثیر خواهد داشت و در آیندهٔ نزدیک، بخش قابل توجهی از جامعه را درگیر خواهد کرد؛ مشکل جمعیت ایران این نیست که افراد نابارور دارد؛ مشکل آنجاست که افراد بارور تن به ازدواج یا پس از آن به فرزندآوری نمی‌دهند؛ بنابراین، برنامه‌های تشویقی باید برای کسانی باشد که به روش طبیعی قادر به فرزندآوری هستند،

یا دست کم با راه‌های کم چالش (مانند استفاده از اسپرم و تخمک زوجین) درمان می‌شوند و سیاست‌گذاری باید به سمت و سویی برود که جمعیت بارور، فرزندآوری را بپذیرند، که البته همین قانون جوانی جمعیت، در این زمینه مواد خوبی دارد.

دلیل جامعه‌شناختی بر لزوم ترویج تلقیح‌های خارج از زن و شوهری نیز کافی نیست؛ اگر زنی فاقد تخمک کارآمد باشد، باید نداشتن فرزند را بپذیرد، مانند بسیاری از افراد که از بسیاری نعمات محروم‌اند؛ همسر سالم او هم می‌تواند با ازدواج دوم، صاحب فرزند شود و زن اول حق ندارد جلوی ازدواج مجدد او را بگیرد؛ چنانکه مردان فاقد اسپرم سالم باید این حکمت الهی را بپذیرند و همسر آنها می‌تواند طلاق بگیرد و از شوهر دیگری صاحب فرزند شود. زن و مرد فاقد سلول جنسی سالم، باید بین زندگی بدون فرزند و جدایی از همسر یا پذیرفتن همسر دوم، یکی را انتخاب کنند؛ داشتن فرزند، ضرورت شرعی حساب نمی‌شود، تا بتوان برای آن دست به هر اقدامی بُرد؛ از طرفی طلاق یا داشتن زن دوم هم هیچ کدام خلاف شرع نیست.

نتیجه اینکه نسبت به رشد جمعیت، علاوه بر وجود راه‌های جایگزین برای تلقیح مصنوعی، پیامدها و آسیب‌های آن را نیز باید در نظر گرفت و بر فرض که برای جوانی جمعیت، راهی جز توسل به همین روش‌های تلقیح نبود، دفع پیامدها، بر تحصیل فوائد جبران این مقدار اندک از جمعیت ترجیح داشت. از این رو ضرورتی که از سوی کارشناسان مبنی بر روی آوردن به روش‌های چالشی تکثیر نسل بیان و بزرگنمایی می‌شود، یک ضرورت واقعی نیست و مجرا برای حکم ثانوی نمی‌سازد و نباید فتاوی تحت تأثیر آن قرار گیرد؛ بلکه پیامد «اختلال نظام در آینده نزدیک» می‌تواند حکم جواز را (بر فرضی که این کار فی نفسه جایز باشد) به حکم ثانوی حرمت تغییر دهد.

۲. تغییر جنسیت

از دیگر مواردی که ارائه نادرست از موضوع شناسی آن، حکمش را وارونه جلوه داده، بحث «تغییر جنسیت» است. به دنبال گرایش جوامع غربی به «آزادی مطلق انسان» و گردن نهادن حکومت‌ها و احیاناً «ادیان» به آن، «تغییر جنسیت» نیز به عنوان یک «حق انسانی» در دنیای غرب، رواج پیدا کرد؛ اما گستره این تحولات، به کشورهای اسلامی، از جمله ایران هم رسید و از چند دهه پیش، پوشش‌هایی با عنوان حمایت از حقوق «تراجنسیتی‌ها» شکل گرفت و به دنبال پیگیری‌های مکرر خود افراد ترانجنسیتی، همچنین برخی افراد عادی که به آنها پیوستند، اولین مجوز تغییر جنسیت، در سال ۶۴ شمسی در کشور صادر شد که گفته می‌شود فتوای حضرت امام علیه السلام بر جواز این کار، در صدور مجوز بی تأثیر نبوده است (کریمی‌نیا، ۱۳۸۹ش، ص ۴۰۴). پیگیری‌ها تا آنجا ادامه پیدا کرد

که توانستند قانون را به نفع این افراد جهت دهند؛ ماده ۴ «قانون حمایت خانواده» مصوب ۹۱، ضمن شمارش امور و دعاوی در حیطه صلاحیت دادگاه خانواده، آخرین مورد را «تغییر جنسیت» معرفی می‌کند. اکنون در جمهوری اسلامی ایران، «تغییر جنسیت» یک پدیده قانونی است و بعد از انجام عمل، قانون فرد را به عنوان جنس جدید می‌شناسد و تمام حقوق و احکام جنس تغییر یافته را بر او بار می‌کند، شناسنامه او تبدیل می‌شود و حتی می‌تواند بر اساس جنس جدید، ازدواج کند.

فعالان این عرصه (که مباحث موضوع شناسی تغییر جنسیت، عمدتاً بر پایه گزارش‌های آنها بوده) مدعی اند افراد «تراجنسیتی» در بدن ظاهری خود، در «عسر و حرج» به سر می‌برند و ماندن در این جسم، تخریب عملکرد و اختلال رشد جنسی آنها را در پی دارد؛ بلکه برخی، «مضطرب» به انجام این عمل هستند و ادعا شده که ترک عمل، در برخی موارد، به «خودکشی» فرد منجر می‌شود (بولاند و همکاران، ۲۰۲۲م، ج ۲، ص ۳۷۵ و ص ۳۸۷ و ص ۳۹۰)؛ از طرفی بین مرد و زن، فرقی نیست و هیچ کدام بر دیگری برتری ندارد؛ یعنی اگر مردی به زن تبدیل شد یا به عکس، چیزی از او کم نشده است؛ در تغییر جنسیت هم جنس فعلی برداشته شده، جنس دیگر جایگزین آن می‌شود؛ در نتیجه دلیلی نداریم تا از این کار جلوگیری کنیم.

اما هم در «ضرورت» و هم در «تبیین ماهیت» این عمل، واقع قضیه بیان نشده، از این رو گمان می‌رود که واقعاً جنسیت انسان تغییر پیدا می‌کند و مرد به زن و زن به مرد تبدیل می‌شود. در حالی که معنای لغوی این تعبیر با آنچه در خارج اتفاق می‌افتد تفاوت دارد؛ آنچه به عنوان «تغییر جنسیت» معروف شده، عبارت است از حذف کامل «دستگاه تناسلی» سابق همچنین برخی دیگر از اعضاء و پیوند یا ایجاد «آلت تناسلی» جدید به کمک پروتز و جراحی‌های زیبایی که کاملاً صوری و در تولید مثل، ناکارآمد است. یعنی در بدن زنانه، برداشتن سینه‌ها، رحم و تخمدان و دوختن واژن، سپس ایجاد و چسباندن آلت نری و بیضه صوری مصنوعی؛ چنانکه در بدن مردانه، آلت و بیضه‌ها برداشته شده، حفره‌ای در محل آن به عنوان واژن ایجاد می‌کنند و از پوست بدن، یا قسمتی از روده درون آن قرار می‌دهند تا قابلیت نزدیکی پیدا کند.

همراه با این روند، از همان مراحل ابتدایی و پیش از عمل جراحی، هورمون‌های موافق با جنس درخواستی به متقاضی تزریق می‌شود تا بدن به اندازه ممکن حالات جنس جدید به خود بگیرد؛ در مردان صدا نازک شده، موهای صورت می‌ریزد و سینه‌ها بزرگ می‌شود و در زنان سینه‌ها برداشته، در صورت مو می‌روید و صدا کلفت می‌شود و... البته تفاوت‌های اسکلتی همچنان باقی است که برخی با عمل‌های زیبایی و جراحی پلاستیک رفع می‌شود تا نهایتاً جنس ساختگی، از لحاظ ظاهر، کمترین تفاوت را با نمونه واقعی داشته باشد (بولاند و همکاران، ۲۰۲۲م، ج ۲، صص ۳۹۰-۳۹۲).

منظور از «تغییر جنسیت»، همین اندازه حذف و اضافه است؛ در نتیجه جنسیت، هیچ‌گاه تغییر نمی‌یابد، بلکه صرفاً اعضاء و ارگان‌های جنس فعلی حذف می‌شود و تاکنون، دانش بشر به این مرتبه نرسیده که دستگاه تناسلی فرد را با دستگاه واقعی مخالف، جایگزین کند؛ در واقع تغییر جنسیت، معادل معنای لغوی به کار نرفته، بلکه به معنای «گرفتن جنسیت بدون جایگزین»، یعنی یک «عقیم‌سازی»، به علاوه تعدادی عمل «جراحی ظاهری» و «تزریق هورمون» است که حکم این سه جزء را می‌توان به راحتی از ادله شرعی به دست آورد.

فتاویٰ مرحوم امام رحمته‌الله نیز تعلیقی و در فرض «تغییر حقیقی» است (خمینی، بی‌تا، ج ۲، صص ۶۲۶-۶۲۸)؛ یعنی یک جنسیت جایگزین دیگری شود که تاکنون دست دانش پزشکی به آن نرسیده، بلکه شاید هیچ‌گاه این اتفاق رخ ندهد و آنچه اکنون انجام می‌شود، حذف نشانه‌های یک جنس است، نه بیشتر؛ به علاوه، عمده دیدگاه ایشان، فقط در افراد خنثی مصداق دارد؛ از این رو نسبت جواز مطلق به مرحوم امام رحمته‌الله، درست به نظر نمی‌رسد.

از طرفی نسبت به ضرورت انجام تغییر جنسیت نیز بزرگنمایی شده و حتی بر فرض درستی این ادعا، باید به قدر ممکن اکتفا کرد؛ یعنی فرد به پوشش یا نهایتاً، همان تغییر ظاهری بسنده کند، نه بیشتر؛ و ادله نفی حرج یا اضطرار، ازدواج با هم جنس را در این فرض جایز نمی‌کند.

حتی بر فرض اینکه تغییر، حقیقی بوده، یا انجام تغییر صوری برای ترنس، ضرورت داشته باشد، در اینجا نیز اختلاف فتاویٰ چشمگیر است و بعد از انجام عمل، چالش‌های زیادی برای ارتباط افراد ایجاد خواهد کرد؛ اساساً این مسئله و ادله آن به گونه‌ای نیست که دیدگاه واحد یا دست‌کم دیدگاه مشهور و پرطرفداری به خود ببیند، بلکه شاید بتوان گفت دیدگاه مشهور، به سمت حرمت خواهد رفت؛ طبق این دیدگاه، اکنون در اجتماع، هزاران نفر زن مردنما و مرد زن‌نما حضور دارند که چه بسا کسی آنها را عیناً نشناسد؛ در نتیجه تغییر جنسیت مثلاً زن به مرد، اکنون فردی وجود دارد که بخشی از جامعه او را زن می‌دانند و هنوز لمس و نظر به او (که اکنون در قالب یک مرد ظاهر شده) برایشان حرام است؛ البته خود فرد غالباً مشکلی نخواهد داشت، چون یا براساس نظر مرجع تقلید موافق با تغییر عمل کرده که اکنون مکلف به احکام جنس جدید است؛ و یا بی‌اعتنا به مرجع تقلید خود که مخالف با تغییر بوده این کار را انجام داده و مکلف به احکام جنس سابق است و نهایتاً از انجام تکالیف خود، سرباز می‌زند؛ اما عمده مشکل برای دیگران است که چگونه با او تعامل کنند؛ ازدواج این افراد در عمده موارد، باطل و هم جنس‌بازی است؛ ارث آنها باید براساس جنس اصلی تقسیم شود، همچنین بر آن اساس باید ارث ببرند و...؛ در عین حال طبق دیدگاه

جواز، احکام سابق، متفاوت خواهد بود و این اختلاف، موجب سرگردانی مکلفین خواهد شد؛ فرض کنید پدری مقلد مرجع مخالف با تغییر فوت کند و دختر او براساس نظر یک مرجع موافق با تغییر، خود را به پسر تغییر داده باشد؛ ارث این فرد از پدر چه اندازه است و چگونه باید با سایر برادران و خواهران خود. که ممکن است هر کدام مقلد یک مرجع موافق یا مخالف باشند. ارث تقسیم کنند؟ اگر افراد بخواهند به دین پایبند باشند، قطعاً اختلال پیش خواهد آمد؛ و اینکه تاکنون اختلالی رخ نداده، یا به سبب بی‌مبالاتی افراد بوده و یا قطعاً مصالحه و مانند آن صورت گرفته؛ وگرنه تغییر جنسیت، دست کم نسبت به مسئله ارث، چالش‌ساز است.

نتیجه اینکه پیامدهای دور و نزدیک این کار و آنچه به تبع آن انجام می‌شود (مانند تغییر معیارهای ازدواج و ارث و ...) نسبت به پیامد تحریم این فعل (یعنی جاری نداشتن احکام ثانویه نسبت به تغییر جنسیت)، بسیار گسترده‌تر و در سطح «اختلال نظام» است. لذا توجه به این نکته نیز حکم به جواز را با چالش روبرو می‌کند. اما فعالان حقوق تراجنسیتی‌ها بدون توجه به این عرصه‌ها، گزارشی احساسی و جزئی‌نگرانه از موضوع ارائه داده، فتوای حضرت امام علیه السلام را نیز وارونه معنا کرده، به عنوان شاهی بر درستی مدّعی خود برپا داشته‌اند و توانسته‌اند قانون را به نفع خود مصادره کنند.

نتیجه‌گیری

براساس مباحث مطرح شده در این پژوهش، موضوع‌شناسی فقهی، رشته‌ای جدید است که فقیه در یافتن حکم بسیاری از مسائل مستحدثه، گریزی از آن ندارد؛ البته کارشناسان می‌توانند با تبیین دقیق مورد نوظهور و بررسی زمینه‌های احکام ثانوی، او را در این امر یاری کنند؛ منتها نگاه جزئی یا غرض‌ورزی کارشناس در واکاوی موارد نوپدید، آسیبی جدی در این مسیر به حساب می‌آید که حکم را وارونه جلوه خواهد داد؛ چنانکه در حل بحران جمعیتی، این اتفاق افتاده و گزارشی احساسی، روش‌های چالشی و اختلافی تلقیح‌رافانونی کرده، یا در تغییر جنسیت، نادیده گرفتن راه‌های مشروع، درمان را منحصر در عمل جراحی و ترتب آثار جنس جدید بعد از عمل دانسته است؛ قانون جوانی جمعیت، متأثر از ضرورتی تصویب شده که کارشناسان بر «تکثیر جمعیت به هر نحو ممکن» ادعا دارند؛ البته ضرورت تکثیر جمعیت (طبق برخی از مبانی) قابل انکار نیست و این را کارشناسان به درستی منعکس کرده‌اند، اما ضرورت روی آوردن به راه‌های پرچالش، واقعی نیست؛ زیرا این راه‌ها، در عین حالی که درصد اندکی از خلاء جمعیتی را پر می‌کند، تأثیر

چشمگیری در روابط اجتماعی افراد خواهد گذاشت؛ به علاوه، جایگزین بدون دردسر هم برای آن وجود دارد و با اعمال سیاست‌های تشویقی بیشتر، جمعیت بارور می‌تواند از عهده آن برآید؛ در تغییر جنسیت نیز «تبیین دقیق فعل» به درستی انجام نشده و «تغییر حقیقی» به جای «تغییر صوری» جازده شده است؛ همچنین ضرورت انجام این کار تا حتی تغییر شناسنامه و پذیرفتن واقعی فرد تغییر داده در جنس جدید، غیر واقعی است؛ در حالی که در آینده‌ای نه چندان دور، تعامل این دو دسته افراد با سایرین، چالشی در سطح اختلال نظام پدید خواهد آورد.

فهرست منابع

۱. بحرانی، یوسف بن احمد، (۱۴۰۵ق)، الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۲. بولاند، رابرت؛ وردوین، مارسیا. ال؛ روئیز، پدرو، (۲۰۲۰م)، خلاصه روان پزشکی کاپلان و سادوک، مترجمان: رضایی، فرزین؛ منایی، محمد؛ گل ورز، ابوزر؛ وکیلی، سمیرا، تهران: نشر ارجمند.
۳. حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر {علامة حلی}، (۱۴۱۴ق)، تذکرة الفقهاء، چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۴. _____، (۱۴۱۳ق)، مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۵. حلّی، مقداد بن عبد الله سیوری، (۱۴۲۵ق)، کنز العرفان فی فقه القرآن، چاپ اول، قم: مرتضوی.
۶. حلّی، حسین، (۱۴۱۵ق)، بحوث فقهیة، چاپ چهارم، قم: مؤسسه المنار.
۷. خمینی، سیدروح الله، (بی تا)، تحریر الوسيلة، چاپ اول، قم: دار العلم.
۸. خوبی، سید ابوالقاسم، (۱۴۱۸ق)، موسوعة الإمام الخوئی، چاپ اول، قم: مؤسسه احیاء آثار الإمام الخوئی علیه السلام.
۹. زبیدی، سیدمرتضی، (۱۴۱۴ق)، تاج العروس، چاپ اول، بیروت: دار الفکر.
۱۰. سبزواری، محمد باقر مؤمن {محقق سبزواری}، (۱۴۲۳ق)، کفایة الأحكام، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۱. سبزواری، سیدعبدالأعلى، (۱۴۱۳ق)، مهذب الأحكام، چاپ چهارم، قم: مؤسسه المنار.
۱۲. صدر، سیدمحمدباقر، (۱۴۰۸ق)، بحوث فی شرح العروة الوثقی، چاپ دوم، قم: مجمع الشهدید الصدر العلمی.
۱۳. _____، (۱۴۱۸ق)، دروس فی علم الأصول، چاپ پنجم، قم: انتشارات اسلامی.
۱۴. صنقور، محمد، (۱۴۲۸ق)، المعجم الأصولی، چاپ دوم، قم: منشورات الطیّار.
۱۵. مراغی، سید میرعبد الفتاح، (۱۴۱۷ق)، العناوین الفقهیة، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۶. طباطبایی حکیم، سیدمحسن، (۱۴۱۶ق)، مستمسک العروة الوثقی، چاپ اول، قم: دار التفسیر.
۱۷. عاملی، زین الدین بن علی {شهید ثانی}، (۱۴۱۳ق)، مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، چاپ اول، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیة.
۱۸. عاملی، سیدجواد، (۱۴۱۹ق)، مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۹. عاملی، علی بن حسین {محقق کرکی}، (۱۴۱۴ق)، جامع المقاصد فی شرح القواعد، چاپ دوم، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۲۰. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، (۱۴۱۵ق)، القاموس المحیط، چاپ اول، بیروت: دار الکتب العلمیة.

۲۱. قائنی، محمد، (۱۴۲۴ق)، المبسوط فی فقه المسائل المعاصرة (المسائل الطّیّبة)، چاپ اول، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام.
۲۲. قزوینی، سیدعلی، (۱۴۲۴ق)، ینایع الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۲۳. کریمی نیا، محمدمهدی، (۱۳۸۹ش)، تغییر جنسیت از منظر فقهی و حقوقی، چاپ اول، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام.
۲۴. مجلسی، محمداقبر {مجلسی دوم}، (۱۴۱۰ق)، بحار الأنوار، چاپ اول، بیروت: مؤسسة الطبع والنشر.
۲۵. مؤمن، محمد، (۱۴۱۵ق)، کلمات سدیدة فی مسائل جدیدة، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۲۶. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۴۲۲ق)، بحوث فقهیة هامة، چاپ اول، قم: انتشارات مدرسه الإمام علی بن ابی طالب علیه السلام.
۲۷. مغنیه، محمداقبر، (۱۴۲۱ق)، فقه الإمام الصادق علیه السلام، چاپ دوم، قم: مؤسسه انصاریان.
۲۸. نراقی، مولی احمد بن محمد مهدی، (۱۴۱۵ق)، مستند الشیعة فی أحكام الشریعة، ۱۹ مجلد، چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۲۹. نجفی، محمدحسن {صاحب جواهر}، (۱۴۰۴ق)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، چاپ هفتم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۳۰. یزدی، سید محمدکاظم، (۱۴۰۹ق)، العروة الوثقی، چاپ دوم، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.

قوانین جمهوری اسلامی ایران:

۱. جمهوری اسلامی ایران، (۱۴۰۰ش)، قانون جوانی جمعیت و حمایت از خانواده، مجلس شورای اسلامی.
۲. جمهوری اسلامی ایران، (۱۳۹۱ش)، قانون حمایت از خانواده، مجلس شورای اسلامی.

پایگاه‌های اینترنتی:

۱. همشهری آنلاین، (۱۴۰۳/۰۵/۲۵)، آمار ناباروری در ایران خیلی بالاست؛ متهم ردیف اول: نازایی. <https://www.hamshahrionline.ir/news/874370>



باثولوجيا تشخيص الموضوع الفقهي لـ «التلقيح الصناعي وتغيير الجنس»

سيد أمير علمدار قهفرخی^١

ملخص البحث

من جملة الآفات التي تهدد أداء الفقيه في تشخيص الموضوعات، هي النظرة الجزئية أو عدم حياد المتخصص وبالتالي التصوير الخاطئ للمسألة مما يؤدي إلى صدور حكم خاطئ، وتشخيص الموضوع الفقهي يعدّ تحليلاً تخصصياً للأفعال والأعيان والظواهر المستجدة من منظور فقهي بغية تعيين العنوان الفوقاني وهو من شؤون منصب الفقاهة بمعنى أنّ الفقيه إلى جانب الفقاهة يعدّ ركناً مقوماً لكشف الحكم في المسائل المستحدثة، والعوامل التي تجعل القضايا المستحدثة ملتبسة ومحتاجة إلى تشخيص الموضوع هي تغيير الأساليب أو مبدأ الظهور، وعروض تغييرات أساسية، ومشابهة العناوين السابقة، والتركيبة المعقدة، والجدّة، ومهمّة تشخيص الموضوع إزاء هذه العوامل عبارة عن بيان دقيق لأجزاء الأفعال والأعيان المستحدثة وشروطها، وكذا دراسة خلفيات عروض الأحكام الثانوية، وهي ممّا قد يباشرها الفقيه بنفسه أو يستعين بالمختصين فيها. استخدم هذا البحث منهجاً تحليلياً انتقاديّاً في تناول المعطيات المكتبية والقيام بدراسة آفات تشخيص الموضوع والتشخيص الخاطئ في تحديد الحكم في عنوانين جديدين من فقه الطبّ هما: «التلقيح الصناعي» و«تغيير الجنس»، ودراسة العنوانين يعكس أنّ عدم مصداقية التقارير المتحدّثة عن أزمة السكان وسبل إدارة الموضوع، أدخل أسلوبين جدليين اختلافيين إلى صميم قانون شباب السكّان، كما نجد في تغيير الجنس أنّ تجاهل السبل المشروعة حصر العلاج في الأعمال الجراحية وترتب آثار الجنس الجديد بعد العملية وشرع هذه العملية، والحال أنّ هناك حلول خالية عن تحدّيات، على أنّ تعامل هاتين الفتيتين مع غيرهما في المستقبل القريب سيؤدّي إلى تحدّيات على مستوى الإخلال في النظام.

الألفاظ المفتاحية: تشخيص الموضوع، باثولوجيا تشخيص الموضوع، المسائل المستحدثة، فقه الطبّ، التلقيح الصناعي، تغيير الجنس.

١. خريج السطح الرابع في اختصاص فقه الطبّ من مركز أئمة الأطهار بإجازة الفقيه، قم، إيران، sa.alamdar313@gmail.com.



A Critical Analysis of Jurisprudential Subject Identification of Artificial Insemination and Gender Reassignment

Seyyed Amir Almdar Qahfarrokhi¹

Abstract

Among the detriments that threaten the jurist in the process of identifying subjects is a microscopic perspective or the bias of an expert, which subsequently leads to a misconception of the issue and the issuance of an inverted ruling. "Jurisprudential subject identification" is the expert analysis of actions, entities, and newly emerged phenomena with a jurisprudential approach, aimed at determining the overarching canonical title. This is one of the functions of the position of jurisprudence; meaning the jurist, alongside his jurisprudential expertise, is considered the constitutive pillar of discovering the ruling in emerging issues. Six factors render newly emerged cases ambiguous and in need of subject identification: a change in the method or origin of genesis, the occurrence of fundamental changes, resemblance to previous titles, complex composition, and novelty. The duty of subject identification regarding these cases is to accurately elucidate the components and conditions of the newly emerged actions and entities, as well as to examine the contexts for the occurrence of secondary rulings. The jurist either enters these discussions directly or seeks assistance from experts. Employing a critical-analytical method and utilizing library data, the present research pursues the pathology of subject identification and the impact of incorrect subject identification on determining the ruling in two newly emerged titles from medical jurisprudence. These two titles are: "artificial insemination" and "gender reassignment." Examining these two titles reveals that an unrealistic report on the demographic crisis and its management strategies has embedded controversial and disputed methods of insemination within the Youthful Population Law. Alternatively, regarding gender reassignment, it ignores legitimate pathways, restricts treatment solely to surgical procedures, and legally sanctions the consequences of the new gender post-surgery; this is true despite the existence of non-controversial alternatives. Furthermore, in the near future, the interaction of these two groups of individuals with the rest of society will pose a challenge at the level of social-system disruption.

Keywords: Subject Identification, Pathological Analysis of Subject Identification, Emerging Issues, Medical Jurisprudence, Artificial Insemination, Gender Reassignment.

1. Graduate of the Level Four Program in Medical Jurisprudence, A'imma Athār Jurisprudential Center, Qom, Iran. sa.alamdar313@gmail.com.